برادرانم بوی یک عملیات می آید دوباره بوی شهید و

شهادت مي آيد . برخي از شماها سواران كاروان

شهادت مي شويد . ناله ها و گريه ها آهنگ سوزان

برخی افتاده بودند بخاک و تضرع وزاری . چند نور

. کم سو نیز رفتند . شب مانده بود و تاریکی واشک

فرمانده که صدایش به هق هق گریه می شکست

گفت: برادران عزیز، ای جان برکفان امشب شب

چهارشنبه است ، شب دعای توسل است . برادران

· شما به احترام خون شهیدان گردان فاطمه الزهرا

امشب حرکت بسوی پشت خط است من نمے، دانم

عملیات کی است اما بدانید خیلی نزدیکه ، برادران

نماز وصل بخوانيد ، دشمن زبون وشكست خورده

به شهرهای ما حمله می کند ما باید جواب محکمی

کلمات در گلویش به بغض منفجری شکستند

مى لرزيد و " يا حسين " از لبهايش نمى افتاد .

شب گوشه ای به نظاره ایستاده بود. شانه های لرزان

به گریه و ذکر نسیم لای زلف آشفته پرچم های سرخ

فرمانده در میان بغض و اشک گفت: برادران امشب

شب نیاز خواستن از خداست. دعای توسل که تمام

شد همه با تجهیزات کامل انفرادی آماده باشید تا

رفتن رزمندگان آمیخته شد . همه که رفتند تنها ماند.

سردرگریبان و خاموش .چشمهایش برق اشک

می زد و درون سینه اش سوزی داغ جاری بود .

برخاست از گوشه خاک و به راه افتاد پرچم سرخی

برایش دست تکان می داد . نسیم دشت به بدرقه اش

سيدرضا هاشمى زاده

آمد و چند قدمی دنبالش دوید .میان رفتن به چادر

و پشت خاکریز بلند دو دل بود . به آسمان که نگاه

کرد به نظرش آمد ستاره ایی به او چشمک می زند .

ناخودآگاه حس کرد جاذبه ای او را به آن سوی

خاكريز بلند فرا مي خواند زير لب گفت: خدايا ،

کمکم کن. صدای فرمانده از بلندگوی مقر بگوش

می رسید . برادران دو ساعت دیگر دعاست ... بعد

هم انشاالله حركتراه كه افتاد ،نسيم دشت را

حٰس کرد که کنارش آرام آرام میٰ دود .

طعم خلوت دشت ، پاهای او را روی تن بیابان آن

سوى خاكريز بدنبال خود مى كشيد . تاريكي بود و

او مى دانست آن سوى خاكريز غلغله ايى برياست.

چهره ها و صورت های معصوم و زیبایی که حجله

بندان عملیات داشتند . تردید و ناتوانی در تصمیم

دست و پایش را داغ می کرد و سینه اش را می خلید

: خدایا ... چه کنم منکه برا*ی همچنین شب* بزرگ*ی*

نیامده بودم . به فاطمه به مسعود کوچولو گفتم که

فقط میرم برای درس دادن ... خدایا چه کنم ... آه

احمد ... تو من را میان میدان مین گیر انداختی ...

میان ماندن و آمدن ... وسط یک معبر سخت

احمد چرابه من گفتی همشاگردی ، دوست قدیمی ،

همبازی دوره مدرسه ... امشب با ما باش.

سوزش، خار صحرایی به خودش آورد. مقر دوردست

زیر نور کم رنگ مهتاب نگاهش می کرد . نشست و

نوك تيز تيغ خار را از كف پايش كند . شب و نسيم

: خدایا ... چه امتحانت سخته ... من که برای عملیات

احمد من را که دید حسابی خوشحال شد می گفت

هنوز آنجا بودند به تاریکی روبرو خیره شد .

و قلبش را مى سوزاند .

نوای صلوات با شتاب برخاستن و به هر سو

و سبز آن حوالی دست نوازش می کشید

آمدید . آماده باشید .

به آنها بدهيم

حركت كنيم .

| قصه....

پس از تاریکی

شب دشت بود و نسیمی باز آن حوالی سوز میزد.

و جوش. نسيم آرام تر از قبل به همه جا سرمي زد.

با شتاب به سوی جیب خاکی رنگ دوید . فرمانده

احمد از جیب پایین پرید و در آغوشش گرفت گرم و

-به به ، بالاخره اومدى ... خوش اومدى

دستش را روی قلبش زد و گفت : آره ...این

پیروز شد دلم را می گم .حساب و کتاب های دو

فرمانده احمد پیشانی اش را بوسید و صدا زد:

نوجوانی بسیجی که پیشانی بند قرمزی بسته

این رفیق عزیز منه ، سریع می بریش چادر

و تجهیزش می کنی اسلحه ، فانوسقه ، مأسک

اگه جلیقه ضد گلوله هم داری بهش بده .

هر سه خندیدند . بابسیجی نوجوان همراه شد .

رفته نرفته ایستاد و به فرمانده نگریست .

:چیه طلبکاری ،اینجوری نگاهم می کنی ؟

:نه می خواستم بپرسموصیت نامه را ...

فرمانده تبسم کنان ادامه حرفش را ناتمام گذاشت.

-به همون رسول بگو ... آچار فرانسه گردان است.

: كن عزم سفر اى مرد خدا بارهسپاران كوى بلا

نوایی بود که شبانگاه دشت را در آغوش

مى فشرد . مهتاب زلال لم داده بود وسط آسمان و

نسیم روی دوش شب حرکت می کرد .

از چادر که برگشت اسلحه ایی روی شانه اش

آویزان بود . قمقمه را به فانوسقه ی خود بست

دوتا چهارتا دود شدندو رفتند هوا

بود كنار دست فرمانده سبز شد .

مكثى كردو ادامه داد:

کن عزم سفر ای مرد خدا

را دید و فریاد زد:

: احمد ، احمد صبر كن

فرمانده، با خون درونش همرنگ شده بود . بله

به گمانم شما از طرف مجتمع آمدید

ورورفته را گذاشت سر چراغ والر.

بالایی قاشقی چایی برداشت.

-دفعه چند شماست؟

دید و برگشت:

کهنه ایی کتابش را در آورد.

خسته سینه اش را کش داد :بله ، دبیرم

جوان فرزوتیز از جا جست ، کتری سیاه و رنگ

دراز کش به آهستگی غلتی زد: امسال بار اولمه

لبخندى گوشه لب جوان شكفت : خدا قبول كند .

کتری غل غل زنان ، هرم بخارش را ول می کرد توی

فضای چادر . جوان از داخل جعبه خالی مهمات

- چند دقیقه دیگر چایی آماده است ؟ من می رم

بيرون ، بچه ها هم الأن پيداشون مي شه دستش را

از روی صورتش برداشت و گفت: دستت دردنکنه

صورت جوان پر از خنده شد ،آستینهایش را بالا

داد : نفرمائید ، ما مخلص همه بسیجی ها و

رزمنده ها هستيم ... راستي قند هم تو همون جعبه

است وليوانها هم آن گوشه ... من كوچيكتان رحمان

-بفرمائید اولین مشتری هم اومد ...بفرما .

برخاست . نوجوان پرسید : ببخشید، دبیر جدید

ریاضی شما هستید . به سراغ لیوانها رفت

: بله ،بفرما بنشین ، یک چای دبش مهمان من باش.

نوجوان به آرامی نشست و از لای روزنامه ی

- آقا ،خدا رحمت كند دبير قبلي شهيد هجرتي را ...

نمی پارچین پاورچین توی چشمش قدم زد .

دوباره چادر بالا رفت . چند رزمنده دیگر کتاب به

-آقا ،بچه های درس خوان گردان فاطمه الزهرا آمدند.

لحظاتی بعد فضای چادر پر از فرمولها و

نماز جماعت را كه سلام دادند ، صف ها وارفت.

چند لامپ کم سو محوطه را نور می پاشیدند .

نسیمی آهسته آن حوالی پرسه می زد . خودش را

روى نايلونها كه كف پوش خاك مقر بود جابجا كرد.

آوای صلوات نمازگزاران دشت شب را از چنگ

سكوت آزاد كرد . پیشنماز روبه آنها ایستاد .

:سلام علیکم برادران . قبول باشد ... من امشب

مزاحمتان نمی شم . برادر احمد فرمانده گردان

مى خواستند صحبت كنند ... همه براى سلامتى و

دوباره آوای صلوات ، شور بر انگیخت . فرمانده

جوان گردان روبروی رزمندگان ایستاد . سکوت و

تاریکی شب بهم آمیخته بودند . گاهگاهی دردوردست

افق ردی از عبور شعله های آتش خمیاره ها و توپها

پدیدار می شد. جوان کمی به جمعیت نگریست و گفت

: برای شادی ارواح پاکشهدا صلوات. انفجار صلوات

ً فرمانده ادامه داد:برادران همین که اینجا هستید

یعنی خدا شما را بر گزیده . شماها توانستید پرده

های مات و کدر دوروبرتان را بدرید و به امام عصر

خودتون لبیک بگید مرحبا به شما ... اما می دونید

که باید در هر فرصتی به دشمن بعث بتازیم و این

روزها روزهای مساعدی است . شانه های برخی

پیروزی رزمندگان اسلام صلوات.

بلند و محكمي همه جا را تكان داد .

خدا رحمت کند

معادله های ریاضی شد .

جوان که گوشه چادر را بالا زد نوجوان بسیجی را

اخوی ، خیلی آدم رو تحویل می گیری

به گویش هر مزگانی کلید خورد

با حضور دکتر نوری زاد کارگردان سریال چهل سرباز در انجمن نمایش جهت رایزنی های لازم و تامین بازیگری و عوامل ، عملا استارت ساخت اولین فیلم سینمایی به گویش هرمزگانی

می باشند در استان هرمزگان مغتنم است.

و جغرافیایی استان افزود: طی سالیان اخیر کارگردانان بزرگی جهت تهیه یا تکمیل فیلم های خود به استان هرمزگان أمده و از پتانسیلهای موجود استفاده کرده اند . اما کمتر نگاهی جامع و کامل به فرهنگ هنر و تاریخ این خطه

وی افزود: تمام بازیگران این فیلم هنرمندان هرمزگانی می باشند و بازیگری از تهران آورده نمی شود . حتی عوامل فنی نیز از همین استان بکار دعودت خواهند شد. بر اساس این گزارش ؛ تیمی از بهترین های کشور وی را همراهی می کنند که همزمان با ساخت فیلم کارگاه های آموزشی در زمینه های تصویر برداری ، جلوه های ویژه و دیگر موارد برای هنرمندان برگزار

نمایش "فرار به ماه " به جشنواره بين المللي كوزو راه يافت

در خصوص این نمایش گفت: فرار به ماه با روایتی ذهنی و فلسفی به دغدغه های انسان امروزی می پردازد. وی افزود: این نمایش با شیوه ای بدیع ، عقاید و نظرات مختلف را به چالش می کشد و فضای تامل برانگیز برای

مهدی نیرومند همچنین اسماعیل پاکدامن را هنرمندی خوش فکر و مستعد خواند و ادامه داد: پاکدامن همیشه نگاهی دیگر بدنبال پاسخ به ابهامات پیرامون است.

بندرعباس تا مرز ترکیه را رکاب زده است . وی با ابراز خرسندی گفت: جشنواره کوزو یکی از معتبر ترین جشنواره های بین المللی تجربی و آوانگاره است و حضور پاکدامن يعنى حضور خليج هميشه فارس.

لاله های بهشتی عنوان برنامه رادیویی است که هر روز ساعت

۱۲ از رادیو خلیج فارس پخش می شود .

درنیم شبان خاموش وخفته به درگاهش

دستان تمنا را به نشانه ى التجاو التماس برمى

آوریم .دستهای کویری وعطش زده .

حاجت ها ، یکایک روبرویمان دست به سینه

می ایستند. انسان خاکی زاد ؛ بنده نیاز ودرد

و خواهش است . زنجيرشده ي خواستن وتضرع

و كرنش است .مغموم ونشسته از محراب

سحرگاه اورامی خواهیم که قادر "علی کل شی

است . او؛ حقيقت رحمت است وخالص كرامت

دعا؛ مرتبه اعلاى طاعت وستايش ؛ ستودن

وستردن ؛ خيزش وجهش است . فصلى است

بيكرانه براى درخودشكستن وبه خداپيوستن.

دعا،ارتفاع نردبان آسمان است وروزنه ی گشاده

به سرزمینهای قدسی .دعا؛ روادید فرود پروازدل است دراوج زلال رهایی ووارستگی.

دعا؛ پلی است به ساحل امن سلامت وسیادت.

شاهراهی برای اتصال به منظومه کهکشانهای

دعا؛ اجابت ضيافت حضرت دوست است به

سفره ی گشاده ایی ازطعامهای بهشتی و

لقمه های نورانی .دعا؛ زورق ناجی غریقان

رودخانه های هوس وطوفانهای شهوت

است. دعا؛ شکستن قفس و رهیدن وجهیدن

است و گذرگاه ایمن نیستی به هستی

دعا؛ رمزسرافرازی؛ پایه ی ایمان وجاده پیمای

افق های تعالی روح است والتیام بخش زخمهای

ناسور و کهنه دردهای نادیدنی ژرفای جان.

دعاصوراسرافیل بازگشت آدمیان به

آموزشعوسيقي

المشاورة والمجراق والسامة هاي فرهستكي جبران

المابشگاه طرا احشوار عطار حنثت شادی و ال

بالرسان الواجعاد ويس فطاير بوراد استعاري توجاره و 11. 11. من - 12. من العامد عن عالم المرازية (11. من) المرازية

لایتناهی رستگاری و خوشبختی.

گوشه چادر برزنتی را که بالا زد دم هوا ریخت به جانش. جوان دراز کشیده نیم خیز گفت: سلام اولین فیلم سینمایی ، بفرمائید . جواب گویان ساک سفیدش را حواله گوشه ایی کرد کنار جعبه های سبز رنگ خالی مهمات. نشست و لم داد به بافه پتوها . جوان که دیگر نشسته بود پرسید :

> به گزارش روابط عمومی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی هرمزگان ، امیرزاده مدیر کل ارشاد در این راستا گفت: حضور دکتر نوری زاد که از کارگردانان بنام و با تجربه کشور

وی ضمن تاکید برجذابیت های اجتماعی ، فرهنگی

امیرزاده در ادامه گفت: ساخت اولین فیلم سینمایی با گویش هرمزگانی می تواند نقطه عطفی در تاریخ فیلمساری این استان باشد و هم اکنون با توجه به آینکه تهیه مقدمات کار در دست انجام است شاهد شور و حال ایجاد شده در فضای هنری استان هستیم . مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی در پایان افزود : این

اداره کل از تمام فعالیتهای فرهنگی ، هنری و سینمایی که بتواند در شناساندن مردم و تاریخ افتخار آمیز این خطه به سایر هم وطنان کشور کمک کند حمایت می کند . دکتر نوری زاد پس از ابراز خرسندی و اینکه خود را یک هرمزگانی می داند گفت : ماجرای این فیلم بر می گردد به صد سال قبل ، که در خصوص ظلم ستیزی مردم در این منطقه مى باشد و بصورت سياه و سفيد و شيوه الدموشن تصویر برداری خواهد شد.

لاله های بهشتی در رادیو خلیج فارس

لاله های بهشتی که در راستای زنده نگه داشتن یاد و نام شهیدان هشت سال دفاع مقدس تولید و پخش می شود در هر قسمت ضمن معرفی یکی از شهیدان استان هرمزگان بخش هایی از وصیت نامه آن شهید را نیز برای مخاطبانش پخش می کند . مسعود پرخیده این برنامه را تهیه و تولید

نمایش "فرار به ماه "به کارگردانی و طراحی اسماعیل پاکدامن در جشنواره بین المللی نمایش کوزو پذیرفته شد . به گزارش روابط عمومی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی مهدی نیرومند رئیس اداره امور هنری فرهنگ و ارشاد اسلامی

مخاطب ایجاد می کند .

رئیس اداره امور فرهنگی پاکدامن را سفیر فرهنگی استان دانست و تصریح کرد: این دومین ماموریت این سفیر فرهنگی وی شهریور ماه امسال به همراه هادی کیکاووسی از

رستاخيزخويشتن ونوشيدن نوشداروي شرابا طهورای الهی و زمزمه ی زمزم پاک بندگی است. دعا ؛ شنا ي جانانه درطراوت زلال چشمه ساران دلباختگی وسرسپرگی است. دعا؛ خاکساری وزاری وازخودبریدن است برای مهاجرت به

قله های افراشته ایمان و نور. دعا؛ همسوشدن باکاروانی است که ازبرهوت دعا؛ همسوشدن باکاروانی

تنهایی ووادی عشق ره می سپاردتابه خنکای

اثیری آرامش عشق وپرستش برسد. دعا؛ فرونشاندن شراره های سوزنده نفس سرکش به اعجازباران شفابخش دیدگان است وبالارفتن ازيلكان توكل وتوسل. دعا؛ لبريزشدن ازمى جام عبوديت واطاعت

است وجوشیدن حرارت ناب گسستن

رامي شكافد وبرتشنه زار "لم يزرع " دلها؛ ترنم سبزبهارمی شکوفاند ودروازه های معرفت رابرای ورودواقامت به شهرنورمی گشاید۰ هماره دعاکنیم تا ابرهای زنگار؛ آفتاب جانمان را نفسرند وخشکی به نشاط آبشارهای صفا

د" دعا یعنی دردمندی ؛دلسوختگی و دادخواهی عبادت ؛ عروج و عمل " ع " دعا یعنی عبادت ؛ عروج و التجا. رمه های سخاوت وگشاده دستی امان زوزه ع " دعا يعنى عبادت . حربي الله " دعايعني ايمان ؛استامت والتجا. برنیاورندو...دعاکنیم تا کوبه ی قلبمان را الماس صاعقه ي دعا؛ سينه سرد زمين و زمان فرشته ایی بصدا درآورد به مهر...دعا کنیم

ومعنويت وجودمان فرمان نراند وكرمهاى وپيوستن. شک و تردید ؛ رشته های دوستی و مهربایمان رانجوند و گرگهای وحشی طمع ؛ به دریدن

سه نفري كه مامور ها و ساواكي ها را عاصى كرده بودند . من ،فرمانده احمد و مجتبى ... مجتبى هم وقتى من را ديد بغلم كرد و گفت حالا كه توفیق زیارت پیدا کردی باید زیارتت کامل باشه ... احمد فرمانده است و مجتبی هم معاون او . ولی فاطمه چی ؟ پدر و مادرم چی مسعود كوچولو؟اونها چې مې شوند .

نرمی خاک بیابان شب آرامش کرد . شک چنگ می زد به موهای جانش و او را روی خاک های سرد بیابان : من که برای عملیات نیامدم. عملیات شهید

شدن داره. من هنوز آرزوها دارم . عملیات مجروح و اسير شدن داره . نه ... نه نمى تونم برم. بغض بزرگی ،بیخ گلویش نشسته بود و زخم حنجره اش را نمل می پاشید . سرش را به

خاكها مالاند و دراز شد به صورت روى آن . انفجاری را ته حلق خودش حس کرد و روی صورت خاك نشسته اش شيار داغ تر اشكهايش. دیگر خود گویه می کرد بلند بلند با نسیم و شب

و ستاره های بالا دست. : پیش از نماز بود که احمد دوباره آمد سراغم و نو ای حزین نوحه ای. دل شب را بی قرارترکرد.

میانه بغض و گریه گفت: - برادرها دعای توسل عاشقان علی و زیارت

های گریه ها ، فریاد ها و نجواها . امشب ، عاشورا است . خدایا تو میدانی که همه ما با چه هدفی اینجا آمدیم. برادران ، امشب حسین فاطمه هل من ناصرش را دوباره فریاد مى زنه ... فردا ، كربلا غوغاست . او نجا سر باختن داره ،تکه تکه شدن داره ، شهید شدن داره ... من روسياهم اما ميدونم ميان شما جماعت، ملائكي هستند که فردا دوباره به آسمان برمی گردند. برادران به روح سید شهدا قسمتان می دهم شفاعت یادتان

عاشورای عارفان هم تموم شد . ساعتی دیگر حركت مى . كنيم به سوى خط مقدم تا انشاالله به خط دشمن بزنيم ... عزيزان من اگر امشب دعامون را کنار قبر این سه شهید ... کنار مزار این سه برادر خواندیم دلیلش این بود که این سه تا وصیت کرده بودند اگر با هم شهید شدند بهشت کوچکشان توی مقر همین گوشه باشد . شب مقدسی است بغض سرباز کرده اش، راه کلمات را لحظه ای بر او بست . شب بود و های

گفت اگرنیایی جات خالی می مونه توی این عملیات. خاکهای خیس خورده به صورتش چسبیده بودند . به یکباره تاریکی از دشت گریخت . سرکه بالا آورد منوری را دید بالای تاریکی شب که سوخت و فرو افتاد . در تاریک روشنای منور آدمهایی را دید که از زمین کنده شدند و به شتاب سمت خاكريز رفتند . كسى كه از كنار او مى گذشت گفت: -برادر عجله كن . اين علامت شروع دعاست .همه دارن مى رن . انشاالله قبول باشه . در ميانه بهت و اشکش، شب و نسیم را دید که حیران تر از

نسيم بالاى سرش ايستاده بود . تاريكي آن حوالي $\diamondsuit\diamondsuit\diamondsuit$

او به دورشدن اشباحی می نگریستند که از اینجا

و آنجای بیابان بر می خاستند . از درون چاله ها

ولاى خاكها و حسى ريخت توى جسم و جانش.

فانوس ها پت پت کنان نور می ریختند روی تن شب . نسيم دست پاچه اين و آن سو مي دويد . پرچم ها را تکان می داد . دستی به زلف رزمنده ها مى كشيد . روى نايلون ها راه مى رفت . چشم ها ، هنوز تب بارش داشت و سینه ها درد نالش. 📘 می لرزید به گریه و اشک. سرها پایین بود . کلمات 👚 مجتبی هم اینجاست . بچه های مدرسه شهید نواب . 🌏 فرمانده بلند کو دستی اش راکمی جابجا کرد و در 👚 عده ای از رزمنده ها سواربودند و عده ای در جنب 💮 همه چیز شورانگیز بود .

:بر مشامم می رسد هر لحظه بوی کربلا رزمندگان ایستاده بودند به سینه کوفتن و بازدم پر حرارت همسرایی نوحه خوان. دستی شانه های فرمانده را تکان داد . وقتی صورتش را برگرداند نگاه خسته و چشمهای قرمز

بی سیم چی را دید : -چپه مجتبى؟ - فرماندهی قرار گاه تو ساختمان ستاد منتظر تون

فرمانده لحظه ای مردد ماند ، به جمع روبرویش نگریست. شور و شوق سینه زنان افزونتر شده بود. :می روم فردا به میدان از برای دادن جان عاشق

ثار الهم من فرمانده و بی سیم چی که دور شدند . سر از گوشه سیمانی قبر شهید برداشت. صورتش پر بود از خاک و اشک نسیم دشت هم با سینه زنها دم گرفته بود . برخاست خودش را تكاند . رآه كه افتاد شور و نسيم سر از پا نمی شناختند

كاميون ها به فاصله و پشت سر هم ايستاده بودند.

و نارنجکها را آونگ آن کرد . چند قدم برداشت . آسمان شب یکدست پاک بود و بی ابر ،کامیونها یکی یکی راه افتادند . ٔ با سرعت دوید تا به جیب فرمانده رسید با شتاب

در عقب آن را باز کرد و روی صندلی جا احمد راننده بود ، از آینه جلو نگاهی انداخت .

چطور تونستی برتردیدهایت پیروز بشی؟ گوشه ی لبش شكوفه يك تبسم شكفت و درون عمق چشمهایش نمی جگر شیر نداری سفر عشق مرو ... پس از تاریکی ، روشنایی است

شعله آهی از سینه فرمانده پر گرفت و دم شد . :عشق حسین ما را به این وادی کشانده رزمندگان تا كربلا راهى نمانده

وقت فراز سيركمال است دلدادگان را جام وصال این عاشقان را خوش شور و حال است حق جمله

را از جرعه رحمت چشانده احیاس کرد توی قلبش نسیمی می وزد . دورا دست آسمان ،ستاره ها در اشکهای او غوطه ور بودند . مهتاب و نسیم شب را دید که کنار جاده خاكى ايستاده اندو برايش دست تكان مى دهند . ذوق بيت حافظ زير لبش جاري شد: راهیست راه عشق که هیچش کناره نیست

آنجا جز آنکه جان بسپارندچاره نیست هرگه که دل به عشق دهی ،خوش دمی بود در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست كاميونها و جيب در جاده خاكي به دل سوی شرق در حرکت بودند . زیر نور مهتاب

آگهی مزایده احرای احکام حقوقی دادگستری رودان بموجب پرونده اجرائی ۳٤٩/۸٥ اجرائیه اموال مشروحه ذیل یک قطعه باغ فاقد سند ثبتی واقع در رودان - روستای کهنشوئیه به مساحت ۳٤۲۳ متر مربع دارای ۲۹ نفر نخل از شمال محدودبه جاده خاکی و از جنوب محدود باغ احمد سالاری از شرق محدود به زمین وقفی و از غرب محدود به باغ معتمدی که فعلا توقیف می باشد . متعلق به بیست و سه میلیون و ششصد هزار ریال به

به مبلغ ۲۳/٦۰۰/۰۰۰ ارزیابی و کارشناسی شده است با شرایط زیر از طریق مزایده کتبی بفروش می رسد . ۱-فروش نقدی است حداکثر مهلت پرداخت بهاء سه

۲ - کلیه هزینه های مربوط به معامله از هر قبیل و از هر جهت بعهده خریدار است . ۳ - پیشنهاد دهندگان باید قبلا ٥ ٪مبلغ ارزیابی بصورت

و قبض سپرده را به اجرا تحویل نمایند. ٤ -اجراى احكام در رديا قبول پيشنهادات مختار است. ٥ -مزایده در ساعت ٩صبح روز سه شنبه تاریخ ۸٦/٨/٢٢ بصورت حضوري بعمل مي آيد و برنده كسي است که بالاترین قیمت را پیشنهاد نماید . ٦ - در صورتيكه برنده تا سه روز از جلسه مزايده و با انقضای مهلت از پرداخت بهاءمورد مزایده خودداری نماید مسئول کسر احتمالی قیمت و خساراتی که از تجدید مزایده حاصل شود خواهد بود که بدوا از سپرده

احكام حقوقى دادگسترى بندرعباس مراجعه نمايند . رئیس اجرای احکام حقوقی دادگستری

: یا حسین یا حسین

محكوم له امين صالحي پور خراجي

سپرده نقدی بحساب شماره ۹ نزد بانک ملی شعبه تودیع

او استیفای می شود و سپرده تا تعیین کسر قیمت و خسارات وارده مسترد نخواهد شده و طالبین شرکت در مزایده برای کسب اطلاع بیشتر می توانند به اجرای

اسماعيلي فرد

آگهی اصلاحی موضوع بند 6 ماده 147 اصلاحي قانون ثبت (نوبت دوم)

در اجرای قانون اصلاح و حذف مواد ۱٤۷ و ۱٤۸ اصلاحي قانون ثبت و آيين نامه اجرائي آن محمد كريم مرادی فرزندعبدل که باستناد قباله عادی از هیات اول محترم حل اختلاف مستقر دراداره ثبت اسناد و املاك بندرعباس تقاضای رسیدگی به وضعیت مالکیت خود را نموده است پس از کارشناسی صورت گرفته تصرفات بلامدعی آن برای هیات محرز گردیده است مراتب در دو نوبت آگهی می گردد .

ششدانگ یک باب خانه به مساحت ۳۲۸/۸۰ متر مربع واقع در محله طلابند قطعه یک بخش دو بندرعباس محدوده پلاک ۱/۲۵۷ - اصلی ملکی ستاد اجرائی فرمان و على محمد ياورى وعبدالرضا شريف مستند به رای شماره ٤٢١٠ مورخ ٨٦/٥/٨ هيات اول حل اختلاف ثبت بندرعباس.

لذا بدينوسيله به اطلاع عموم مى رساند چنانچه فرد ویا افرادی که نسبت به ملک مشروحه اعتراض دارند مي توانند ظرف مدت ٦٠روز انتشار اولين نوبت آگهي اعتراض خود را كتبا به اداره محل تسليم نمايند و معترض باید ظرف مدت یکماه از تاریخ تسلیم اعتراض به مرجع ثبتی دادخواست به مرجع ذیصلاح قضائی تقدیم نماید و پس از انقضا مهلت مقرر وعدم وصول اعتراض برابر مقررات نسبت به صدور سند مالكيت بنام متقاضي فوق اقدام خواهدشد بديهي است صدور سند مالكيت مانع از مراجعه متضرر به مراجع قضائي

سیداحمد حسینی-رئیس ثبت اسناد و املاک بندرعباس- تاريخ انتشار نوبت دوم: 86/8/2 -تاريخ 8/7/17-شماره 3196م/لف

آگهی حصروراثت

دلمان را به درو بیاید ملکی ...دعاکنیم

سيدرضا هاشمى زاده

تاخوشه های گندم مزارع

شرح دادخواست به کلاسه ۲۷٥/۸٦ از این دادگاه درخواست گواهی حصر وراثت نموده و چنین توضیح داده که شادروان فریبرز نبوی فرد به شناسنامه شماره ۱٤٦٠ در تاریخ ۱۳۸٦/٤/۷ اقامتگاه دائمی خود را بدرود زندگی گفته ورثه آن مرحوم منحصر است به: ١ -شمس خانم كوه گرد فرزند عبدالله بشناسنامه شماره ۳۵٦٥ صادره از حوزه یک بستک مادر متوفی ۲ -عباسقلی نبوی فرد فرزند حسن بشناسنامه شماره ۲۳ صادره از حوزه دو بستك پدر متوفى ۲ -مژگان نبوی فرد فرزند علی اکبر بشناسنامه شماره ٤٣٥١ صادره از حوزه يك بستك همسر متوفى ولاغير. اينك با انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را یک نوبت آگهی می نماید تا هر کسی اعتراضی دارد یا وصیتنامه از متوفی نزد او باشد از تاریخ نشر آگهی ظرف یک ماه به دادگاه

محمد صادق دشتي



رئیس شعبه اول دادگاه عمومی بستک



آگهی حصروراثت

آقای بنی صدیقی فرزند نورالدین با و کالت آقای قدرت الله شامانی دارای کارت تردد۸۰۱۸۸۱۶ تبعه افغانستان به شرح دادخواست به کلاسه ٤٠٤/١/٨٦ - ح از اين دادگاه درخواست حصر وراثت نموده و چنين توضيح داده که شادروان محمد صدیقی تبعه افغانستان فرزند بنی به شماره جواز دفن ۰۱۹۵ در تاریخ ۱۳۸۰/۳/۱۹ اقامتگاه دائمی خود بدرود زندگی گفته ورثه حین الفوت آن مرحوم منحصر است به: ١ -بني صديقي فرزند نورالدين تبعه افغانستان به شماره كارت تردد ۸۰۱۸۸۱۶ پدر متوفی ۲ -خماری تاجیک فرزند حسن تبعه افغانستان به شماره کارت تردد ۸۰۱۸۸۱۰ مادر متوفی ولاغیر. اینک با انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را در یک نوبت آگهی می نماید تا هر کسی اعتراضی دارد و یا وصیتانه از متوفی نزد او باشد از تاریخ نشر نخستین آگهی ظرف یک ماه به دادگاه تقدیم دارد والا گواهی صادر خواهد

دادرس على البدل شعبه اول دادگاه حقوقي بندرعباس - علوي ضيابري